

موضوع انشا: اذان

نسیم صبح گاهی ، چشمان خواب آلودم را نوازش میکرد و گلدان شمعدانی کنار پنجره با شبنم صبح گاهی وضو می گرفت و نغمه زیبای موذن فضای شهر را عطر آگین کرده بود و حال پس از شنیدن این نغمه جان فزا هم چون پرنده ای سبکبال دل به آسمان عبادت می دهم.

کنار حوض آب رفتم و همراه با ماهی های قرمز داخل حوض وضویی ساختم ، چادر سفید گل گلی را که مادر بزرگ برایم گذاشته بود را سر کردم ، چشمانم را بستم و بوی آن را با تمام وجد استشمام کردم تبسمی وصف نشدنی بر روی لبانم نقش بست.

<<حی علی الصلاه >>بشتاب به سوی نماز ، آری بشتاب به سوی خوبی ها ، بشتاب به سوی مهربان ترین مهربانان ، بشتاب به سوی پروردگاری که منتظر ملاقات تو است . این شتاب و عجله برای من زیبا است ، شتابی از جنس زیبایی ، از جنس عشق...

سپس قامت بستم و واژه هایی که غذای روحم بود را بر زبان جاری کردم.

بعد از اتمام ملاقاتم با یکتای هستی بر سجاده مهربانی ها سجده کردم.

دانه های سبز رنگ تسبیح هم چون الماس هایی درخشان در میان انگشتانم خود نمایی میکرد.

دانه ها بی حرکت مانده بودند و منتظر بودند ذکر بعدی را بر زبان جاری کنم تا به حرکت در آیند.

مهرم را بوسیدم و دستانم را به سقف بی ستونش بالا اوردم

بعد از مصاحبتی عاشقانه با خدا با دلی آرام و تسکین یافته دوباره به خوابی شیرین فرو رفتم آری این نغمه زیبا باعث تسکین دل انسان است.

الا بذكر الله تطمئن القلوب

موضوع انشا: اذان

گوش کن این صد ارامیشنوی؟ این صدای خداست که با بنده اش سخن میگوید یا صدای بنده است که با خدایش راز و نیاز میکند؟! الله اکبر الله اکبر؛ اشهدان لا اله الا الله؛ این کلمات چه دلنشین هستند واژه هایی که زمان چشم گشودنت به جهان در گوشت نواخته می شود و توباً ان خو میگیری و هر زمان که ان را میشنوی آرامش به وجودت نفوذ میکند. هنگامی که مشکلات سد راحت می شوند با شنیدن الله اکبر لبخند بر لبانت می آید و می گویی خدا بزرگ است؛ هر زمان که میشنوی اشهدان محمد رسول الله(ص) و اشهدان امیرالمومنین علیا ولی الله با افتخار می گویی من مسلمان هستم و شهادت میدهم که محمد رسول خداست و علی امیر مومنان است . نوایی که وقتی می شنوی دست از گناه کردن می کشی، چون این خداست که به تو می گوید بشتاب به سوی رستگاری و بشتاب به سوی بهترین عمل . صدایی که وقتی به گوشت میرسد با وضو گرفتن خود را پاک میکنی و به سپاس و ستایش پروردگارت می پردازی و شهادت می دهی که خدایی جز خدای یگانه وجود ندارد و چه زیباست این عبادت خالصانه و صدایی که نامش «اذان» است

و در ابتدا و انتهایش می گویی خدا بزرگ است.

موضوع انشا: اذان

همیشه در وقت هایی معلوم در شبانه روز از مسجد محله یمان صدایی گوش نواز آشنا بلند میشود صدایی که با شنیدنش ته دلت قرص میشود صدایی که گواهی به وجود خدا پیغمبر میدهد و به آنان دورود میفرستد و تورا می خواند برای عبادت راز و نیاز با پروردگار صدایی که وقتی به گوشت میرسد تورا از هر گناه و خطایی می کشانتت به سوی خدا... اذان ، صدایی که با شنیدنش به یا می آوری که مسلمان هستی به یاد می آوری که خدایی داری ک بسیار امرزنده مهربان است خدایی که هر بار گناه کردی تورا بخشیده وتورا به سوی خودش می خواند...
حی الصلاه
حی الصلاه
بر خیز که وقت نماز است و راز و نیاز با معبودی که روزی رسان است و بی نیاز.

موضوع انشاء: اذان

وقتی صدای اذان از گلدسته های مسجد محله به گوشم می رسم، روحم آرامشی می گیرد و طعم جانم شیرین می شود.

الله اکبر، الله اکبر: آری تو بزرگ هستی. بزرگ... بزرگ... و من کوچک و حقیر آماده ام که به سمت سجاده ام رفته و با تو درد دلی بکنم.

وقتی موذن می خواند:

اشهد ان لا اله الا الله به خودم می آیم که جز تو خدایی ندارم. احساس میکنم هر بار اذان به گوشم میرسد مفهومی تازه و پر معنا از این ذکر می فهمم و با خودم می گویم وای بر من که گاهی تو را فراموش میکنم. من که به یگانگی تو شهادت می دهم پس چگونه میتوانم به غیر از تو امید ببندم... اشهد ان محمدا رسول الله: این ذکر را خیلی دوست دارم چون که حس خوب مسلمانی را در من ایجاد می کند.

اشهد ان علی ولی الله: نام علی را که می شنوم بند بند وجودم از اشتیاق می لرزد و از اینکه نام مولا آرامش بخش جان و روحم گردید خدا را شکر می کنم.

و در آخر که به لا اله الا الله رسیدیم بار دیگر هر چیز دنیوی ارزشش را پیش من از دست می دهد. من تو را می ستایم که ستایش آرام روح و جان من است. و بعد اینکه این نغمه زیبا را شنیدم به سوی نماز می شتابم و نماز عشق می خوانم.

موضوع انشا: اذان

غرق افکار پریشانم بودم. در کوچه پس کوچه های مارپیچ وار مغزم انگار خودم را گم کرده بودم. راهی برای جستن نبود. تا چشم کار می کرد، اطرافم دیوار بود و دیوار بود و دیوار. در این حصار پیچد پیچ، در نبرد بودم با خیالات مبهم ذهنم؛ اما گویی زور او بود که بر من می چربید. در این بین، ناگهان صدای گوش نوازی رشته افکارم را از هم گسیخت. پنجره اتاقم را به سوی گنبد طلایی رنگی گشودم که از گلدسته های فیروزه ای رنگش، گویی صدای خدا بود که همه را به سوی خود فرامی خواند.

صدای اذان را که شنیدم، پرندۀ سبک بال وجودم پَر کشید به سوی عرش الهی. به خدا اندیشیدم به اینکه چقدر بزرگ است و چه بی منت آیات و سخنان الهی اش را صرف همه مخلوقاتش می کند و چه دردناک که خیلی ها خودشان را از این رحمت وصف ناپذیر محروم می کنند. صدای روح نواز اذان یقیناً الهام بخش ترین صدایی است که بشریت، بدون هرگونه دغدغه ای با آن انس می گیرند و فقط کافیست تا صاحب دل باشی تا پی ببری که اذان از هر موسیقی لایتنی شنیدنی تر است. پر از حرف های ناگفته، زیبایی های نهفته و رموز اسرار آمیزی است که در دل تک تک کلمات و جزء به جزء آیات قرآنی اش جای گرفته اند؛ چراکه اگر زیبا نبود، خداوند صدای اذان را آغازکنندۀ زندگی هر انسانی قرار نمی داد. از قلم نیندازم. آنچه که شیرینی این صدای دلنشین را تکمیل می کند نماز است. همان چیزی که تکرار هیچ چیز در این دنیا، به قشنگی آن نیست؛ اما چه حیف که بعضی ها دیر به این گوهر ارزشمند دست می یابند.

آن قدر خواندی در گوشم اذان عشق که فراموش کردم واژه تنهایی را. در محراب دلدادگی فراموش کردم راز تنهایی را. در تکاپوی آرامش نمی گنجم در این خانه. شاید فراموش کرده ام اسرار وابستگی را. نخوان دیگر در گوشم اذان عشق. قاصدک پر کشید. لیاقت را در چشمانش ندید از وقتی که صدای اذان عشق را شنید.

موضوع انشا: اذان

صدای ملکوتی اذان موذن از گلدسته های فیروزه ای مسجد محله پر کشیده و آرام آرام بر جان عاشق دیدارم نشست بار دیگر آرامشی گرفتم و کام جانم شیرین شد از حلاوت آری تو بزرگی ، بزرگتر از آن چه در ذهن و عقل ما بگنجد

الله اکبر ، الله اکبر این نوای روحبخش تو بزرگی و من حقیر در برابر این همه عظمت و بزرگواری آماده ام تا بر سجاده ی عشقت بنشینم و نیازم را باتو راز گویم ؛ نیاز تو را داشتن ، تو را خواستن و با تو بودن هر کلام اذان مرا بیشتر از پیش از خود بیخود می کند . وقتی موذن می خواند اشهد ان لا اله الا الله ، اشهد ان لا اله الا الله به خود می آیم بله منم ؛ من که باز شهادت به یگانگی و بی همتایی تو می دهم به اینکه جز تو خدایی ندارم . حس می کنم هر بار که اذان می شنوم مفهومی تازه و پر معناتر از این ذکر می فهمم و می گویم وای بر من اگر گاهی تو را با غفلتم فراموش می کنم . من که شهادت می دهم جز تو خدایی نیست پس چگونه می توانم به جز تویی امید ببندم حال عجیبی دارم در خود غرقم که با ز می شنوم؛ اشهد ان محمداً رسول الله ، اشهد ان محمداً رسول الله چقدر این شهادت دادن را پدوست دارم ! احساس خوب اینکه مسلمانم و محمد پیامبرم است ۵ مرتبه با زبانم و هزاران هزار بار با دلم اورا نام می برم آه چه زیبا ست مسلمانی " اشهد ان علیاً ولی الله ، اشهد ان علیاً ولی الله " نام علی را که می شنوم بند بند وجودم از اشتیاق می لرزد واز اینکه نام مولایم زینت بخش جان و روحم گردیده سپاس می گویم.

موضوع انشا: اذان

هوالباقی

اوست که باقی است و نامش آرامش؛ یادش دلیل ماست، عالم از این عجب ک بزرگیش ناستودنی است.

خدایی که بندگی اش افتخار، بانگ نوکری اش بهانه ی دیدار.

آری ما به همین صدای دلنشین اذانی که بزرگان در بر گوش مان زمزمه کرده اند می بالیم؛ می بالیم و می دانیم که آیه ی این صوت دلنشین حق است، بزرگی الله حق، شهادتین یگانگی ملزم، برای گرویدن به اسلامی پاک و البته گواهی بر رسالت پیامبری امین، اما پیامبر است که در روز عید سعیدی بر عالم حجت را به اتمام می رساند و رسالت خود را به این سبب کامل می کند ، امامت علی ابن ابی طالب(ع) را آشکار می سازد سپس شهادت بر آن، حقیقت بر ماست.

این امامت است که ما را به نیکی می گمارد و در همه حال لطف خود را از ما برنمی دارد.

ما خطاکاریم اما...اما... نگاه مان به دست لطافت این امامت است، این آبروی آن خوبان از عبادت است، این عبادت است که بر آن سفید گردد روی مان بر در این خوبان و خدا.

گز گناهان ما باشند که نرود صدایمان بر در گوش آسمان، این امامت و عبادت حق است که واسطه گری می کند، رستگار می شویم، نماز به پا داریم و به امید حق تعالی به نیکی و احسان می پردازیم.

ابتدا و انتها کرامت اوست. آری براساس این بانگ حق ما می رویم و تنها اوست که باقی است.

و اما به پایان آمد این دفتر و حکایت همچنان باقیست.

موضوع انشا: اذان

نسیم صبح گاهی ، چشمان خواب آلودم را نوازش میکرد و گلدان شمعدانی کنار پنجره با شبنم صبح گاهی وضو می گرفت و نغمه زیبای موذن فضای شهر را عطر آگین کرده بود و حال پس از شنیدن این نغمه جان فزا هم چون پرنده ای سبکبال دل به آسمان عبادت می دهم.

کنار حوض آب رفتم و همراه با ماهی های قرمز داخل حوض وضویی ساختم ، چادر سفید گل گلی را که مادر بزرگ برایم گذاشته بود را سر کردم ، چشمانم را بستم و بوی آن را با تمام وجد استشمام کردم تبسمی وصف نشدنی بر روی لبانم نقش بست.

<<حی علی الصلاه >>بشتاب به سوی نماز ، آری بشتاب به سوی خوبی ها ، بشتاب به سوی مهربان ترین مهربانان ، بشتاب به سوی پروردگاری که منتظر ملاقات تو است . این شتاب و عجله برای من زیبا است ، شتابی از جنس زیبایی ، از جنس عشق...

سپس قامت بستم و واژه هایی که غذای روحم بود را بر زبان جاری کردم.

بعد از اتمام ملاقاتم با یکتای هستی بر سجاده مهربانی ها سجده کردم.

دانه های سبز رنگ تسبیح هم چون الماس هایی درخشان در میان انگشتانم خود نمایی میکرد.

دانه ها بی حرکت مانده بودند و منتظر بودند ذکر بعدی را بر زبان جاری کنم تا به حرکت در آیند.

مهرم را بوسیدم و دستانم را به سقف بی ستونش بالا اوردم

بعد از مصاحبتی عاشقانه با خدا با دلی آرام و تسکین یافته دوباره به خوابی شیرین فرو رفتم آری این نغمه زیبا باعث تسکین دل انسان است.

الا بذكر الله تطمئن القلوب